

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱ بهمن ۱۳۹۸
مصادف با: ۲۵ جمادی الاول ۱۴۴۱
جلسه: ۳۲

موضوع کلی: سوره بقره
موضوع جزئی: آیه ۳۲ - بررسی امکان تکامل علمی ملائکه

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ﴾

بررسی امکان تکامل علمی ملائکه

اینکه ملائکه به خداوند عرض کردند «لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا»، دلالت دارد بر اینکه آنچه که ملائکه از علم و آگاهی دارند نیست جز آنکه خداوند تبارک و تعالی به آن‌ها عطا کرده است. این مطلب مخصوصاً در کنار آیه «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ»^۱ «هر یک از ما یک جایگاه، مرتبه و درجه مشخصی داریم»، ظهور در این دارد که از حد و مرتبه خودشان نمی‌توانند بالاتر روند. آنگاه بحث در این است که آیا ملائکه که مقام معلوم و درجه معین دارند و هیچ علم و آگاهی برای آن‌ها حاصل نشده مگر اینکه خداوند تبارک و تعالی به آن‌ها تعلیم کرده، آیا این‌ها اساساً می‌توانند ارتقا پیدا کنند از حیث معرفت و آگاهی؟ چون علم، معرفت و آگاهی به وجود عالم، آگاه و عارف سعه وجودی می‌دهد. علم از سنخ وجود و بلکه از برترین مراتب وجود است. اگر انسان چیزی را نداند و بعد آگاهی پیدا کند، سعه وجودی در او حاصل می‌شود. و روحش ارتقا پیدا می‌کند. آنوقت در مورد ملائکه سوال این است که آیا اساساً امکان این ارتقا وجود دارد یا خیر؟ مخصوصاً اینکه گفته شد در آیه قبل خداوند تبارک و تعالی اسماء را به ملائکه عرضه کرد و از آن‌ها خواست از اسماء هولاء گزارش دهند و آن‌ها عاجز بودند. در آیه بعد هم خطاب به آدم میفرماید «قَالَ أَنْبِئُهُمْ» به آن‌ها گزارش بده و آن‌ها این گزارش را از آدم دریافت می‌کنند. درست است انبأ با تعلیم فرق دارد و خداوند حقایق را به آدم تعلیم کرد ولی اینجا آدم به ملائکه انبأ می‌کند و گزارش، در مرتبه تعلیم نیست، اما خود اینکه یک آگاهی و اطلاع اجمالی و سطحی هم از آن حقایق پیدا کنند، این خودش هم یک نوع ارتقاء است.

حال باید دید چنین امکانی وجود دارد یا خیر؟ چون ملائکه خودشان از طرفی می‌گویند «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ» و از طرف دیگر هم می‌گویند «لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا». خاصیت موجودات مجرد این است که ظرفیت سعه وجودی ممکن است برایشان نباشد و از آن طرف هم در آیه بعد برای این‌ها حقایقی ولو در حد انبأ آشکار می‌شود و یا به معنای این است که ارتقاء پیدا می‌کنند. این‌ها چگونه قابل جمع است؟

آنچه که در پاسخ به این سوال می‌توان گفت این است که موجودات مجرد دو دسته هستند، بعضی از موجودات مجرد به مرحله مجرد تام رسیده اند و برخی دیگر به مرحله مجرد تام نرسیده اند. مجرد تام در واقع به فعلیت محض رسیده است؛

۱. سوره صافات، آیه ۱۶۴.

در مورد مجرد تام دیگر قوه و استعداد معنا ندارد. آگاهی، ارتقاء معرفت و دانش در واقع حکایت از استعدادی می‌کند که به فعلیت رسیده است. کسی که چیزی نمی‌داند اما استعداد عالم شدن دارد، این قوه را می‌توان به فعلیت تبدیل کند. اگر این قوه ولو به اندازه ناچیزی تبدیل به فعلیت شود، به همان اندازه علم و آگاهی پیدا کرده است.

هر چه انسان‌ها و به طور کلی عالم ماده به سمت پایان خودش نزدیک می‌شود، این قوه‌ها بیشتر به فعلیت تبدیل می‌شود. اینکه می‌گویند هیولا در لب‌الب وجود و عدم است، منظور از هیولا همان قوه محض است. این قوه در این عالم به واسطه تعلق به بدن در انسان‌ها به مرور به فعلیت تبدیل می‌شود. برخی از آن به قوه کش دار تعبیر می‌کنند که کأن با حرکت از قوه‌های آن کاسته شده و بر فعلیت‌ها افزوده می‌شود تا جایی که همه قوه‌های این عالم تبدیل به فعلیت می‌شود. پس اساساً قوه مربوط به عالم ماده است که تمام موجوداتش مرکب از ماده و صورت اند که در کنار ماده استعداد، شدن به صورت دیگری در آن‌ها وجود دارد. لذا قوه‌ها تبدیل به فعلیت می‌شود و صورت‌ها تغییر می‌کنند و همینطور این حرکت ادامه دارد.

در عالم مجردات، مجرد مساوق با فعلیت است منتهی موجودات مجرد بر دو قسم اند، مجردات تام و مجردات ناقص. در موجودات مجرد تام قوه راه ندارد و استعداد معنا ندارد. در آنجا فعلیت محض است. ارتقاء و افزایش آگاهی در مورد موجودات مجرد قابل تصور نیست؛ عقلاً نمی‌شود بگوییم موجودی که فعلیت تام پیدا کرده آگاهی و معرفت او بیشتر شود. مجردات ناقصه آن‌هایی هستند که فعلیت دارند، فعلیتشان تام نشده و هنوز بهره‌ای از استعداد در آن‌ها وجود دارد. همین بهره اندک از استعداد و قوه این‌ها را آماده می‌کند برای اینکه آگاهی و علمشان افزایش پیدا کند. ریشه این استعداد و قوه هم در واقع بر می‌گردد به تعلق که این موجودات و ملائکه به آسمان‌ها و زمین دارند. گروهی از ملائکه به عنوان مدبران آسمان‌ها و زمین عمل می‌کنند و چون نقش تدبیر امور آسمان‌ها و زمین را دارند، کأن به منزله روح این اجسام مادی هستند و همین مقدار تعلق به عالم ماده در واقع زمینه‌ای از قوه را در آن‌ها فراهم کرده است. نظیر آنچه در مورد دوستان گفته می‌شود.

انسان مرکب از روح و بدن است. روح انسان مجرد است؛ در اینکه انسان جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء است یا نه آراء و اقوالی وجود دارد اما بالاخره مرکب از روح و بدن است. روح انسان مجرد است و بدن انسان مادی است اما چون روح تعلق به بدن دارد و بدن را تدبیر می‌کند، لذا آمیخته با قوه است. اساساً استعداد و قوه در انسان محصول تعلق روح مجرد به بدن مادی و تدبیری است که روح برای بدن دارد. بر همین اساس قوه و استعداد در او وجود دارد.

برخی از ملائکه تجردشان ناقص است، آن‌ها نسبت به آسمان‌ها و زمین و عالم ماده به منزله ارواح آسمان‌ها و زمین هستند و تعلق تدبیری نسبت به عالم ماده دارند و همین باعث شده که بهره‌ای از قوه و استعداد در آن‌ها باشد و به همین جهت است که زمینه ارتقاء معرفت و آگاهی در آن‌ها فراهم شود.

پس اینکه در این آیه می‌گویند «لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» و نیز می‌گویند «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ» جهتش این است که:

به هر حال آدم به ملائکه انبیا و گزارش داد از اسماء؛ یعنی این‌ها چیزی را نمی‌دانستند، ولی بعد از انبیا ولو در حد محدود آگاهی پیدا کردند. این حاکی از این است که قوه و استعداد آگاه شدن در آن‌ها وجود داشته. آنگاه این مطلب با مجرد ملائکه به این ترتیب جمع می‌شود که آن ملائکه ای که معرفتشان زیاد شد، از نظر عقلی منعی برای ارتقاء معرفت و آگاهی آن‌ها وجود نداشته برای اینکه نسبت این ملائکه با آسمان‌ها و زمین مانند نسبت روح به بدن در انسان است و همانطور که به واسطه تعلق تدبیری روح به بدن انسان قوه و استعداد معرفت و آگاهی دارد، این ملائکه هم قوه و استعداد معرفت و آگاهی دارند.

به هر حال این توجیهی است که می‌توان برای مسئله علم، معرفت و آگاهی ملائکه در عین مجرد بودنشان ذکر کرد. اینکه کسی ادعا کند که همه ملائکه و فرشتگان به مرحله مجرد تام عقلی رسیده اند، دلیلی بر آن وجود ندارد. بلکه عالم ملائکه عالم مجرد است و همه آن‌ها موجودات مجردند اما بخشی از آن‌ها مجرد تام دارند و برخی دیگر مجرد ناقص و این گروه از ملائکه که خدا با آن‌ها گفتگو کرده چه بسا مربوط به این ملائکه باشد.

اتفاقی این خودش یکی از شواهد مطلبی است که در گذشته اشاره کردیم؛ قبلاً گفتیم که آیا اینکه می‌گوید: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» منظور از ملائکه همه ملائکه هستند یا گروهی از آن‌ها. یا در جایی که می‌گوید: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ» و سپس خداوند می‌فرماید: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» آیا مخاطب خداوند همه ملائکه اند یا گروهی از آن‌ها؟

آنچه گفته شد شاهد است بر اینکه همه ملائکه مقصود نیستند و مخاطب هم همه ی ملائکه نبودند. ملائکه ای که به مرحله مجرد تام رسیده اند یا به طور کلی موجودات مجرد تامه (عقل اول، عقول عشرة) ظاهراً مقصود نیست. لکن اغلب آن‌ها در مرحله مجرد تام نیستند و این‌ها معمولاً مدبر شئون مختلف عالم ماده هستند و شاید به خاطر همین مقدار تعلق به عالم ماده (ولو اینکه بدن ندارند چون این عالم به منزله بدن آن‌ها محسوب می‌شود و به جهت همین تعلق تدبیری به آسمان‌ها و زمین مسئله قوه و استعداد در آن‌ها قابل تصویر است) ممکن است که بتوان تکامل علمی را در مورد آن‌ها بتوان تصور کرد.

غیر از جهتی که بیان شد یک نکته و توجیه دیگری که می‌تواند این ناسازگاری را از بین ببرد شاید این باشد که اساساً در «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ» منظور از مقام یعنی یک وظیفه مشخص نه حد خاص از نظر سعه وجودی. یعنی می‌گویید وظیفه همه ما مشخص است و مأموریت‌های مشخصی داریم و هر کدام از ما بر اساس همان مأموریت‌های مشخص عمل می‌کنیم و لذا این امکان رشد و آگاهی بیشتر ملائکه را نفی نمی‌کند.

بحث جلسه آینده

در مورد آیه ۳۲ نکته خاصی وجود ندارد و در جلسه بعد باید آیه ۳۳ مورد بررسی قرار گیرد؛ «قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» باید دید که

معنای کلی این آیه چیست و اینکه به چه علت خداوند به آدم فرمود به این‌ها گزارش بده و چرا فرمود تعلیم دهد و چرا بعد از اینکه این کار صورت گرفت خداوند به ملائکه میفرماید مگر به شما نگفتم که عیب آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و نیز هر آنچه را که اظهار و یا کتمان می‌کنید را هم می‌دانم.

«والحمد لله رب العالمین»